

Investigating criminal behavior and criminal responsibility from the perspective of schools and theories of social sciences and behavior

Abstract

In general, personality traits are the same patterns of individuals in behavior, feelings and thoughts and individual characteristics that distinguish a person from others. In fact, personality traits such as sociality and impulsivity describe the general tendency to respond to situations, and temperament is essentially equivalent to childhood personality. In general, the results of various researches indicate the relationship between childhood temperament and subsequent delinquent violations and behaviors. The study of the relationship between personality and delinquent behavior shows why people who live under the same criminal circumstances may respond quite differently to the same circumstances, with some people committing inappropriate and criminal behaviors in appropriate settings and others. Despite living in the same inappropriate environments, they do not commit inappropriate or criminal behaviors. In fact, personality traits can help explain why some people, in response to stress, exhibit more extrinsic behaviors, such as substance abuse, than internalized behaviors, such as anxiety. The study of criminal behavior examines the relationship between crime and personality traits. Better understanding of the personality traits of delinquent adolescents helps to understand, assess, and design intervention programs.

تحلیل جامعه‌شناختی رفتار مجرمانه و مسئولیت کیفری

سیدهادی صداقت^۱
 تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۲/۸

اسماعیل عبدالهی^۲
 تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۲۷

علی جمادی^۳

چکیده

به طور کلی ویژگی‌های شخصیتی، الگوهای همسان افراد در رفتار، احساسات و افکار و ویژگی‌های فردی هستند که موجب تمایز فرد از دیگران می‌شوند. در واقع ویژگی‌های شخصیتی مانند اجتماعی بودن و تکانشگری تمایل کلی برای پاسخ دادن به موقعیت‌ها را توصیف می‌کنند و مزاج اساساً معادل شخصیت دوره کودکی است. به طور کلی نتایج تحقیقات مختلف حاکی از ارتباط بین مزاج دوره کودکی و تخلفات و رفتارهای بزهکارانه بعدی گزارش شده است. مطالعه روابط بین شخصیت و رفتارهای بزهکارانه نشان می‌دهد که چرا افرادی که تحت شرایط جرم خیز یکسان زندگی می‌کنند ممکن است پاسخ‌های کاملاً متفاوتی به شرایط یکسان بدهند، به طوری که برخی از افراد در محیط‌های مناسب، مرتکب رفتارهای نامناسب و جنایی می‌شوند و بعضی افراد دیگر با وجود زندگی در همان محیط‌های نامناسب، مرتکب رفتارهای نامناسب و جنایی نمی‌شوند. در واقع صفات شخصیتی افراد می‌تواند به توضیح این که چرا برخی افراد در واکنش به تنیدگی، بیشتر رفتارهای برون‌سازی شده مانند سوء استفاده از مواد را نسبت به رفتارهای درونی سازی شده مانند اضطراب نشان می‌دهند، کمک کند. یکی از روی آوردهای اصیل و بادوام در مطالعه رفتار مجرمانه، بررسی ارتباط بین جرم و رگه‌های شخصیتی است. شناخت بهتر صفات شخصیتی نوجوانان بزهکار به درک، سنجش، و طراحی برنامه‌های مداخله‌ای کمک می‌کند. اگرچه نوجوانان و ویژگی هیجان خواهی شخصیت و نظارت والدین روابط معناداری را پیدا کردند

واژگان کلیدی: رفتار، مسئولیت کیفری، جرم، اجتماعی

^۱ - دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران s.sedaghat49@gmail.com

^۲ - استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران (نویسنده مسئول) S.h.sedaghat0@gmail.com

^۳ - استادیار حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد باسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، باسوج، ایران

از دیدگاه جامعه‌شناسی جرم و جنایت یک پدیده اجتماعی است. محیط و اجتماع در ارتکاب جرم اثر گذار هستند. موانع و نابهنجاری‌های محیط و جامعه موجب بروز جنایت می‌شود. از این منظر سه مفهوم جامعه، مجرم و جرم قابل بحث و بررسی است. جامعه در تولید مجرم و مجرم نیز در پدید آمدن جرم نقش محوری دارد. از این رو جامعه‌شناسی، بزه و جنایت را به عنوان پدیده‌ای که در بستر اجتماع روی می‌دهد، بررسی می‌کند. «محیط اجتماعی غذای پرورش بزهکاری است، میکرب (بزه‌کار) عنصری است که اهمیت پیدا نمی‌کند، مگر روزی که غذای پرورش (محیط اجتماعی) آن میکروب را مانند خمیر آماده کند.» (فرجاد، ۱۳۷۳: ۶۳)

جامعه‌شناسان معتقدند که جرم یک پدیده دائمی اجتماعی است. در هر زمان و مکان اتفاق می‌افتد. بعضی از جرایم با تحولات اجتماعی تغییر نمی‌یابد و نزد وجدان قاطبه مردم زشت و ناپسند بوده احساسات اجتماعی را متاثر می‌سازند. مجرم در انظار عمومی خوار و پست می‌باشد هر چند که ممکن است حسن و قبح بعضی از اعمال به اعتبار ادوار متفاوت شود. چنانکه بعضی از اعمال در دوره توحش مجاز بوده اما در دوره تمدن غیر قابل اغماض و قابل مجازات گردیده است. سیر تکاملی تمدن و اخلاق اجتماعی، مستلزم تغییر مفهوم جرم و کیفیت آن است. دورکیم (جامعه‌شناس فرانسوی) می‌نویسد: جرم پدیده طبیعی اجتماعی است و از نظام، فرهنگ و تمدن هر اجتماع ناشی می‌گردد. تا اجتماع و نظام آن باقی است جرم نیز دارای خصوصیت دائمی خواهد بود و هر عملی که وجدان عمومی را جریحه دار کند جرم محسوب می‌شود. (تاج دانش، ۱۳۶۹: ۵۶)

به طور کلی هر کسی که با علم و اطلاع دست به ارتکاب جرم می‌زند، لزوماً مسئول شناخته نمی‌شود؛ بلکه علاوه بر تحقق اراده ارتکاب جرم و انجام جرم، باید دارای شرایط و خصوصیات فردی متعارفی باشد تا بتوان وقوع جرم را به او نسبت داد. (معظمی، ۱۳۸۸: ۴۸) در نتیجه، وقتی انسان از نظر کیفی مسئول شناخته می‌شود که مسبب و علت حادثه‌ای باشد؛ یعنی بتوان آن حادثه را به او نسبت داد و منسوب نمود. پس مسئولیت کیفی، محصول نسبت دادن و قابلیت انتساب است. مقصود از قابلیت انتساب آن است که بر مقامات قضایی معلوم گردد که فاعل جرم، از نظر رشد جسمی، عقلی و نیروی

اراده و اختیار، دارای چنان شرایطی می‌باشد که می‌توان رابطه علیت بین جرم انجام یافته و مجرم برقرار کرد. در حقیقت مسئولیت کیفری از نتایج مستقیم انتساب جرم به مجرم احراز می‌شود و از این جهت به طور مختصر می‌توان گفت مسئولیت کیفری قابلیت انتساب و نسبت دادن و اسناد عمل مجرمانه است.

۲- مروری بر تحقیقات پیشین

- اسماعیل نژاد (۱۳۷۹) مقاله ای بعنوان بررسی اهلیت جرمی صغیر و مجنون در نظام حقوقی ایران (ص. ۲)، (ضروری است که اراده فعل مجرمانه برخاسته از امر یا اموری باشد که از نظر قانونگذار شرط اعتبار اراده به شمار می‌روند. پس مطابق این نظر، تقصیر یا رکن روانی مرکب از عناصر زیر است: شرایط اعتبار اراده + اراده فعل مجرمانه + قصد مجرمانه (یا خطای جزایی) و به این ترتیب با فقدان هر یک از این عناصر اراده مجرمانه که عبارت دیگری از تقصیر و رکن روانی است، تحقق پیدا نمی‌کند. از تعریف‌های مختلف درباره ی رکن روانی مشخص می‌شود که یکی از دو قلمرو محدود یا وسیع تقصیر مورد پذیرش صاحبان آنها قرار گرفته است).

- فورچی بیگی (۱۳۹۶) مقاله ای بعنوان امکان سنجی شرکت فاعل و تارک فعل در وقوع جرم، ص. ۳۹، (مقنن شرکت فاعل و تارک فعل را صرفاً در جنایات و آن هم از باب تسبیب تحت شرایطی پذیرفته است. دکتربین حقوقی نیز با استناد به اصل قانونی بودن جرم و مجازات، اصول کلی حقوق کیفری، اصل احتیاط در دماء و براءت در متون فقهی و تفسیر مضیق نصوص کیفری در این گونه موارد در وادی احتیاط قدم برداشته و ترک فعل را موجبی برای تحقق شرکت با فاعل آن نخواهند دانست، بنابراین، در حال حاضر به نظر می‌رسد که امکان شرکت فاعل و تارک فعل در جرائم تعزیری وجود ندارد. چنانچه فاعل و تارک فعلی اقدام به ارتکاب چنین جرائمی نموده باشد، شاید بتوان در صورت وجود سایر شرایط قانونی از باب مقررات مربوط به معاونت در جرم با تارک فعل برخورد نمود. همچنین چنانچه تارک فعل خود مجنی علیه باشد و امتناع وی سبب وقوع جنایت یا سرایت آن شود در این صورت شرکت در جرم موضوعیت نخواهد داشت).

- جعفری، (۱۳۹۴) مقله ای بعنوان تاملی در ماهیت و قلمرو اراده در تحقق مسئولیت کیفری، ص. ۲۲، (در لزوم احراز عنصر اراده در همه جرایم تردیدی وجود ندارد. آنچه در این قلمرو محل تردید است این است که گاه ممکن است رفتاری به ظاهر ارادی صورت گرفته باشد، اما در واقع غیرارادی انجام شده باشد و گاه نیز کاملاً برعکس، ممکن است رفتاری که به ظاهر غیرارادی بوده است در واقع ارادی محسوب شود. اگر اراده و لزوم احراز آن در تحقق مسئولیت کیفری را شرط اساسی اجرای عدالت کیفری بدانیم لازم است بتوانیم ارادی بودن یا نبودن آن را تشخیص دهیم).

- زاهدی، (۱۳۹۳) رساله دکتری بعنوان مطالعه تطبیقی شرایط تقصیری موثر بر مسئولیت کیفری در حقوق ایران. در این رساله به مشابهت هایی در حقوق کیفری در ایران و دیگر کشوره ها اشاره شده به هر صورت مرتکب رفتار مجرمانه در جریان دادرسی می تواند با استناد به این دفاعیات و ارائه دلایل متقن در خصوص وجود آن ها خود را از زیر بار سنگین تحمیل مجازات برهاند. بدیهی است ارائه و استناد به این دفاعیات منوط به تحقق شرایط خاصی است که از سوی مقنن کیفری در قانون پیش بینی شده است.

- محمد خانی، (۱۳۹۳) مقله ای بعنوان تاملی نو بر تعریف فعل مادی و غیر مادی در قتل عمدی، ص. ۳۳، (با انتساب فعل به اراده مرتکب، سخن از جزء دیگر عنصر مادی یعنی انتساب نتیجه مجرمانه به فعل مرتکب، ممکن خواهد بود. در رفتارهای مادی، اعمال فعل برمجنی علیه اعم از جسم یا روان او موجب فعل و انفعالاتی در بدن وی شده و همین امر مرگ او را به دنبال خواهد داشت. این امر نیز به نوبه خود مستلزم اثبات اعمال رفتار بر جسم یا روان قربانی و سببیت آن رفتارها برای مرگ است).

۳- مفهوم شناسی

۳-۱- مفهوم رفتار

به معنای عام، به هرگونه فعالیت موجود زنده اطلاق می شود. قانونمندی و معلول بودن رفتار انسان، بهترین گواه تغییرپذیری رفتار اوست. پس بدون شناخت قانون های حاکم بر رفتار آدمی، تغییر آن غیرممکن خواهد بود. به یقین می توان گفت: هرگونه رفتار یا فعالیت انسان معلول است؛ یعنی عاملی (یا عواملی)، خواه درونی و خواه بیرونی، موجب آن فعالیت (رفتار) می شود. شدت و ضعف یا میزان و درجه آن

فعالیت، به نیروی آن عامل (یا عوامل) بستگی دارد. (بیتی، ۱۳۷۳:۳) آنچه به اجمال می‌توان براساس توافق آراء و اندیشه‌ها تشریح کرد، این است که دانش فلسفه مبدأ رفتار انسان را «نفس» میدانند که از طریق قوای خود کاری را انجام می‌دهد. علم اخالق، «صفات» را که بر اثر تکرار رفتارها به عنوان ملکات نفسانی و عاداتهای رفتاری درآمده‌اند عامل پیدایش رفتار و روانشناسی، «انگیزه» و «انگیزش» را عامل اصلی و محرک ایجاد رفتارهای انسان دانسته است. می‌توان اذعان کرد هر رفتاری که از انسان سرمیزند، براساس مقدمات و عملی است که تحت عنوان «مبادی رفتار» یاد میشوند. فلسفه مبدأ فاعلی رفتارها را نفس دانسته و در مباحث علم النفس به رابطه قوای آن با رفتار پرداخته‌اند. (حسن زاده آملی، ۱۳۶۲:۲۳۴) علامه طباطبائی در بحث «کیفیات نفس» و مبادی رفتار می‌فرماید: نفس انسانی، که یک صورت جوهری است، ذاتا مجرد از ماده است، اما در مقام فعل، متعلق به ماده می‌باشد. علت فاعلی افعال است که از انسان صادر می‌شود. (طباطبائی، ۱۳۷۴:۱۷)

بر این اساس، نفس یک مبدأ فاعلی است که با شناخت و آگاهی (علم) کاری را انجام می‌دهد و از طریق قوایی چون، متخلیه، وهمیه و... صورت می‌گیرد و اموری از آن صادر می‌گردد که برای خود کمال میداند. درواقع، نفس انسان قبل از هر رفتاری، آن را تصور کرده و کمال خود را در آن می‌یابد، سپس مورد تصدیق قرار می‌دهد. چنانچه فایده و (کمال) در آن بیابد، به سوی آن شوق یافته و با اراده به سوی تحقق آن می‌رود. (شیروانی، ۱۳۷۰:۴) علم و شناخت آدمی نیز بدون تمایلات و گرایشهای طبیعی، غریزی و فطری، که در حوزه نفس عمل میکنند، منتهی به اراده و عمل نمی‌شود. افلاطیون، مبادی رفتار را خلق و خوبیهای افراد دانسته که به صورت اختیار و آگاهانه به تدریج شکل گرفته و نشانی برای بروز رفتارهای بعدی و شکلگیری شخصیت انسان داشته‌اند. روانشناسان، با طرح مسئله انگیزش (تحریک و ترغیب) به عنوان میل و رغبتی که فرد برای رسیدن به هدفی دارد، به عنوان علل شکلگیری رفتارها بررسی کرده‌اند (عوامل ایجاد انگیزش را مبتنی بر غرایز (سوائق روانی) یا انگیزه دانسته‌اند. (عثمان، ۱۳۶۷:۳۸)

نفس دارای ابعادی چندگانه است:

بعد شناختی، از مقوله علم و ادراک؛ بعد امکان و توانایی ها، چون نیروی اراده؛ بعد حب و تعلق، چون:

حب ذات، حب بقاء، حب کمال. (مصباح، ۱۳۸۱: ۱۳۷۷)

ابعاد نفس با هم پیوندی فعال و درونی دارند و از عوامل محیطی چون تجارب، خواست اجتماعی و فرهنگ و تربیت مایه گرفته و تأثیر می‌پذیرند و خود آنها نیز بر محیط به عنوان عامل فعال، مؤثر واقع میشوند. در کنار این ابعاد، نفس دارای ساختها و عوامل تابعی زیر است.

- غریزه؛ تمایلی که تأمین کننده نیازهای مادی و جسمانی انسان هستند. مانند، غریزه گرسنگی و تغذیه جنسی شهوت.

- زیبایی؛ شامل علقه به هر نوع جمال و زیبایی طبیعی، حیوانی، انسانی و معنوی.

- احساسات و عواطف؛ انسان با احساسات و عواطف رویکردهای شادی و غم در رفتار به وجود می‌آورد. به هر حال، نفس و قوای آن به عنوان منشأ ایجاد و تکوین مراحل رفتار انسان از آغاز تا انجام، دخالت دارند و فرایندی را ایجاد میکنند که فرد در درون به سوی رفتارهایی می‌رود که در گذر ادراکات (شناختها) و اهداف (مقاصد) و انگیزه‌ها (نیته‌ها) و براساس انتخاب و سپس اراده عمل به تحقق آنها می‌پردازد. (امیری، ۱۳۸۶: ۱۷۷)

۳-۳- نفس و مبادی رفتار انسان

آنچه بدیهی به نظر میرسد و مورد توافق فالفه، اخلاقیون و روانشناسان است اینکه هر رفتاری از انسان سرمیزند منشأ و مبدئی دارد که می‌توان آن را مرحله آغاز رفتار نامید. پیچیدگی و تنوع عوامل مسائل درونی و بیرونی مؤثر بر شکلگیری رفتار آدمی چنان است که تحقیقات به عمل آمده تاکنون بهطور روشن و کامل نتوانسته‌اند این مقوله را تبیین و تشریح کنند. بر این اساس، اختلاف نظرها و رویکردهای فکری متنوع به موضوع، حکایت از این امر دارد. ارسطو و افالطون با طرح مباحث علمالنفس و ابنسینا و مل اصدر و روانشناسانی چون مازلو - هیلگارد به دلیل اهمیت به این موضوع پرداخته‌اند.

آنچه به اجمال می‌توان براساس توافق آراء و اندیشه‌ها تشریح کرد، این است که دانش فلسفه مبدأ رفتار انسان را «نفس» میدانند که از طریق قوای خود کاری را انجام می‌دهد. علم اخلاق، «صفات» را که بر اثر تکرار رفتارها به عنوان ملکات نفسانی و عاداتهای رفتاری درآمده‌اند عامل پیدایش رفتار و روانشناسی، «انگیزه» و «انگیزش» را عامل اصلی و محرک ایجاد رفتارهای انسان دانسته است. می‌توان اذعان کرد هر رفتاری که از انسان سرمیزند، براساس مقدمات و عملی است که تحت عنوان «مبادی رفتار» یاد میشوند. فالسفه مبدأ فاعلی رفتارها را نفس دانسته و در مباحث علمالنفس به رابطه قوای آن با: رفتار پرداخته‌اند. (حسن زاده آملی، ۱۳۶۲: ۲۳۴)

علامه طباطبائی در بحث «کیفیات نفس» و مبادی رفتار می‌فرماید: نفس انسانی، که یک صورت جوهری است، ذاتا مجرد از ماده است، اما در مقام فعل، متعلق به ماده می‌باشد. علت فاعلی افعال است که از انسان صادر می‌شود. (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۱۷)

بر این اساس، نفس یک مبدأ فاعلی است که با شناخت و آگاهی (علم) کاری را انجام می‌دهد و از طریق قوایی چون، متخلیه، وهمیه و... صورت می‌گیرد و اموری از آن صادر می‌گردد که برای خود کمال میداند. درواقع، نفس انسان قبل از هر رفتاری، آن را تصور کرده و کمال خود را در آن می‌یابد، سپس مورد تصدیق قرار می‌دهد. چنانچه فایده و (کمال) در آن بیابد، به سوی آن شوق یافته و با اراده به سوی تحقق آن می‌رود. (شیروانی، ۱۳۷۰: ۴)

علم و شناخت آدمی نیز بدون تمایلات و گرایشهای طبیعی، غریزی و فطری، که در حوزه نفس عمل میکنند، منتهی به اراده و عمل نمی‌شود. افلاطون، مبادی رفتار را خلق و خویهای افراد دانسته که به صورت اختیار و آگاهانه به تدریج شکل گرفته و نشانی برای بروز رفتارهای بعدی و شکلگیری شخصیت انسان داشته‌اند. روانشناسان، با طرح مسئله انگیزش (تحریک و ترغیب) به عنوان میل و رغبتی که فرد برای رسیدن به هدفی دارد، به عنوان علل شکلگیری رفتارها بررسی کرده‌اند (عثمان، ۱۳۷۴: ۳۸)

عوامل ایجاد انگیزش را مبتنی بر غرایز (سوانق روانی) یا انگیزه دانسته‌اند.

۴-۱ فری انریکو

از بنیانگذاران جامعه شناسی جنایی انریکو فری شاگرد لمبروزو است. وی دو شاخه از جامعه شناسی کیفری و مکتب انسان شناسی کیفری را با نام مکتب اثباتی و تحقیقی ارائه کرد. از دیدگاه انریکو فری بزهکاران به پنج گروه تقسیم می‌شوند:

- جنایت کار روانی یا دیوانه: که تحت تأثیر عدم تعادل روانی مرتکب جرم می‌شود.
- جانی بالفطره یا جانی ذاتی: که به وسیله عوامل جسمی بدین صورت به دنیا آمده است.
- جانی بالعادت: یا تکرار کننده جرم که تحت تأثیر عوامل فردی و اجتماعی به صورت مداوم مرتکب جرم می‌شود.

- جانی اتفاقی که به علت آستانه مقاومت ضعیف، تسلیم شرایط جرم‌زا می‌شود.
- جانی عاطفی: که تحت تأثیر احساسات و عواطف مرتکب جرم می‌گردد.
فری با تأکید بر اصل وراثت می‌نویسد: تبه‌کار مادر زادی اصول نابهنجار و بدکار به دنیا آمده است و همان طور که سگ شناگر به دنیا آمده، بزهکار مادر زاد نیز برای ارتکاب جرم متولد شده است. «فری این نوع بزه کاری را نتیجه اجتناب ناپذیر یک رشته اثرات وراثتی دانسته و فرد بزه کار را که بزعم او بیشتر مرتکب جنایت می‌شود، از نظر اخلاقی و روانی و جسمانی بیمار می‌داند. (فروم، ۱۳۸۵: ۱۵۶)

۴-۲ نظریه آنومی امیل دورکیم

امیل دورکیم، برای عناصر ساختاری در هر تحلیلی از جامعه و بیماری‌های آن، جایگاه محوری قائل بود. به اظهار دورکیم، در جریان حرکت جامعه از انسجام مکانیکی به سوی انسجام ارگانیکی، روابط ناپایدار نیز دچار تحول می‌گردند. انسجام مکانیکی مرحله بدوی رشد اجتماعی در جوامعی است که مشخصه اصلی آن را روابط اجتماعی خانواده محور سنتی تشکیل می‌دهد. آنها همچنین نمایانگر یک وجدان جمعی قوت، یا شیوه‌های اجتماعی نگرش گروه به جهان اجتماعی یا فیزیکی هستند. انسجام ارگانیکی در جوامع سنتی پیشرفته تر، که واجد خصیصه تفکیک و تخصصی گرای در حد بالایی هستند، رایج است. میان وجدان جمعی و فردگرایی یک رابطه معکوس وجود دارد. به موازات افزایش یک طرف،

طرف دیگر کاستی می‌گیرد. جوامع دارای سطوح بالای انسجام ارگانیکی در اجتماعی کردن افراد، در ایجاد احساس (ما) بودن، با دشواری‌های بیشتری مواجه هستند. بنابر این، لازمه به هم پیوستگی اجتماعی وجود یک ساز و کار بیرونی به نام دولت است. در نظریه دورکیم جاه طلبی افسار گسیخته (فرد گرایی در بدترین وضع) سبب انحراف است. او به فرایندی نظر داشت که طی آن به زبان کارکردگرایان ساختاری، جاه طلبی آزاد نام گذاری می‌شود. وجدان جمعی در حکومت بر افراد یک اجتماع می‌تواند موثر باشد. یک اختلال اجتماعی یا حالت گذار، حتی در صورتی که سودمند به نظر آید، موازنه را تغییر داده و دگرگون می‌کند، یا حتی قدرت وجدان جمعی را در کنترل رفتار اجتماعی به تحلیل می‌برد. (دورکیم، ۱۳۷۸: ۲۳۵) هسته مرکزی مشکل، اختلال‌های نظم جمعی یا موازنه اجتماعی است. مقیاس آشفته است و جامعه نمی‌تواند بلافاصله یک توازن جدید و قابل قبول را پدید آورد. مدت‌ها طول می‌کشد تا وجدان عمومی افراد و امور را دوباره دسته بندی کرده و موازنه اجتماعی جدیدی خلق نماید. فردگرایی مهار ناشدنی به یک هنجار تبدیل می‌گردد، چنانکه ارزش‌ها و هنجارهای کهن جایگاه خود را از دست داده و محدودیت‌های اجتماعی معمول در رفتار، دیگر وجود ندارند. چنین اختلال‌هایی، اعم از منفی (مثال رکود اقتصادی یا شکست در جنگ) مشکل آفرین هستند. دورکیم شرایط اجتماعی بر آمده از این وضع را بی‌هنجاری، به معنای فقدان نسبی یا آشفتگی هنجارها و قواعد می‌نامید. با توجه به فشارهای گسترده در سطح اجتماع، هیچ چیز از تجربه انسانی در میزان راحت طلبی‌ها محدودیت ایجاد نمی‌کند. امیال فزون از حد بی‌درنگ از قید محدودیت‌های اجتماعی می‌گریزند: «امیالی که دیگر تحت کنترل افکار عمومی نیستند، دچار انحراف شده و دیگر نمی‌توان حد مطلوبی برایشان قائل شد. در عین حال، نزاع‌ها خشونت‌بارتر و دردناک‌تر می‌شوند، هم به واسطه کنترل کمتر و هم به دلیل شدت یافتن رقابت‌ها».

دورکیم در بی‌هنجاری در جستجوی تبیینی برای انحراف زمان جنگ و صنعتی سازی و شهرنشینی سریع آن دوران بود. فروپاشیدن کنترل اجتماعی، زندگی بسیاری از انسانها را به بهبودگی می‌کشاند. جامعه در شرایطی می‌ماند که بهترین تعریف برای آن بی‌هنجاری «یا انومی» است. احساس رها شدن بدون هدایت عرف اجتماعی یا محدودیت‌های رفتاری، فقدان انضباط اجتماعی و اصطلاح وضع را حاکم

می‌نماید، اما تا آن زمان یک عقب افتادگی رخ می‌دهد که طی آن حد بالایی از انحراف، از جمله جرم، در جامعه دور از انتظار نیست. به طور کلی، به نظر می‌رسد سه نوع کج رفتاری در بحث‌های دورکیم مورد نظر باشد:

۱- کجرو بیولوژیکی^۴: منظور کسی است که دارای نقایص جسمانی، مغزی و عقب افتادگی باشد.
 ۲- کجرو انقلابی^۵: این نوع کج رفتاری شامل افرادی می‌شود که علیه تقسیم کار اجباری و نابرابری که هیچ ربطی به امتیازات و توانایی‌های افراد ندارد؛ قیام می‌کنند.
 این نوع کج رفتاری که معایب وضع موجود را زیر سوال می‌برد، دارای کار کرد است؛ زیرا باعث ایجاد تغییر و تحول در جامعه می‌گردد.

۳- کجرو منحرف^۶: فردی است که به طور نامناسب جامعه پذیر شده است. در جامعه ای که تقسیم کار اجباری باشد، دو منبع برای این امر وجود دارد: آنومی و خودگرایی.

۳-۴ نظریه فراوانی معاشرت ساترلند^۷

تداوم و گسترش اندیشه (بی سازمانی اجتماعی) با تأثیر پذیری از کنش متقابل نمادین، توسط ساترلند و دانشجویانش به ویژه کرسی^۸ در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ انجام می‌گیرد. بنابراین ساترلند در نظریه کوشش فراوانی معاشرت^۹ می‌کند، تا نشان دهد که جنایت و انحراف از طریق انتقال فرهنگی در گروه‌های اجتماعی واقع می‌گردد. ساترلند در زمینه رفتار مجرمانه و قضیه دارد که به شرح زیر است:

- ۱- رفتار مجرمانه آموخته می‌شود و این بدان معناست، که رفتار مجرمانه ارثی نیست. همچنین شخصی که قبل در زمینه جرم آموزشی ندیده، مبدع رفتار مجرمانه نمی‌شود.
- ۲- رفتار مجرمانه در جریان کنش متقابل با دیگران در یک فرایند ارتباط آموخته می‌شود.
- ۳- بخش اصلی یادگیری رفتار مجرمانه در درون گروه‌های شخصی صمیمی اتفاق می‌افتد.

۱ Biological Deviant^۴
 ۲ Skewed Deviant
 ۳ Functional Deviant
 ۴ Edwin Sutherland
 ۵ Donal Cressey
 ۶ Differential Association

۴- زمانی که رفتار مجرمانه آموخته می‌شود، این آموزش شامل: الف) تکنیک‌های ارتکاب جرمی که در برخی اوقات خیلی پیچیده و در برخی اوقات بسیار ساده است و ب) گرایش‌های ویژه، انگیزه، تمایل‌ها، عقلانی شدن و گرایش‌ها، می‌باشد.

۵- جهت ویژه انگیزه‌ها و تمایلات به وسیله تعاریف موافق یا مخالف قواعد جهانی آموخته می‌شود.

۶- یک نفر بزه کار می‌شود، زیرا تعاریف موافق قانون شکنی بر تعاریف مخالف قانون شکنی، بیشتر است. این اصل، فراوانی معاشرت است.

۷- فراوانی معاشرت ممکن است در فراوانی، استمرار، مدت و شدت متنوع باشد.

۸- فرایند یادگیری رفتار مجرمانه به وسیله معاشرت با نمونه‌های مجرمانه یا شامل همه مکانیزم‌هایی است، که آنها شامل هر گونه یادگیری اند.

۹- در حالی که رفتار مجرمانه بیان احتیاجات عمومی و ارزش‌ها است، نمی‌تواند به وسیله این احتیاجات عمومی و ارزش‌ها تبیین شود. زیرا رفتار غیر مجرمانه هم بیان برخی نیازها و ارزشها است به طور کلی نظریه معاشرت افتراقی ساترلند، انحراف را به عنوان رفتاری توجیه می‌کند، که مانند هم‌نواپی آموخته می‌شود؛ یعنی از طریق ارتباط با سایر مردم فرا گرفته می‌شود. (شیخاوندی، ۱۳۷۹: ۱۱۵)

بنابر این، فرض اساسی ساترلند این است، که رفتار انحرافی در اثر همنشینی و پیوستگی با دیگران آموخته می‌شود، که از طریق روابط شخصی در داخل یک گروه محدود نظیر خانواده، مدرسه، کوچه، و محله صورت می‌گیرد. (کی‌نیا، ۱۳۷۴: ۱۹۴) ساترلند می‌گوید: «برای آنکه شخصی جنایتکار شود، باید نخست بیاموزد، که چگونه می‌توان جنایت کرد»، او این فرضیه را تا آنجا پیش می‌برد، که می‌گوید «این آموزش، حاصل و نتیجه کنش و واکنش با افراد دیگر است. غالباً فرد با افراد و گروه‌های غیر منحرف نیز برخورد می‌کند» از این دیدگاه همه رفتارها یک هدف را دنبال می‌کنند: تضمین جایگاه اقتصادی و فردی. نظریه یادگیری افتراقی از تفاوت میان گزینش شیوه‌های مجرمانه و غیر مجرمانه در دست‌یابی به این اهداف سخن می‌گوید. رفتار مجرمانه زمانی صورت می‌گیرد که انگیزه‌ها، کشش‌ها و دلیل تراشی‌ها، فرد را به سوی نگاه غیر دوستانه به قانون سوق می‌دهد. در برخی جوامع فرد در محاصره اشخاصی قرار دارد که پیوسته قوانین مدون را به عنوان قواعدی که باید اطاعت شوند، به او یادآور می‌گردند. اما در

برخی دیگر از جوامع کسانی پیرامون او را فراگرفته اند که تعاریف شان به نفع زیر پا گذاشتن قوانین مدون است. در جامعه آمریکا این تعریف ها تقریباً همیشه به یکدیگر آمیخته اند و بالطبع در ارتباط با قوانین مدون با یک برخورد فرهنگی مواجه هستیم»

سایکس و ماتزا (۱۹۵۷) فرایندی را آشکار کرده اند که در نتیجه آن مجرمین از هر دسته ای، فرادست ها و فرودست ها، قوانین را در سطح گسترده ای بدون ملاحظه پیامدهای اعمال خود، زیر پا می گذارند. به بیان آنها، «ارزش ها و هنجارها در قالب اصول راهنمای موجه ظاهر شده، و در کاربرد زمانی، مکانی، افراد، و شرایط اجتماعی، محدود عمل می نمایند.» مثال آنکه برخی مرگ های توأم با خشونت، قتل های حساب شده هستند؛ دیگر مرگ ها اعمالی قانونی که در دفاع از خود ارتکاب شده اند، به حساب می آیند؛ و با این حال برخی دیگر نظیر اعدام های توسط دولت یا اتفاقات زمان جنگ، به حکم قانون انجام می گیرد. سایکس و ماتزا مکانیسم هایی را که به بزهکاران امکان می دهد هنجارهای جامعه را پذیرفته و همزمان آنها را زیر پا گذارند، مورد مطالعه قرار داده اند. به اعتقاد آنان، بزهکاران شیوه های گوناگون خنثی سازی را به کار می گیرند تا به زبان اخالق وقوع یک قانون شکنی یا جرم را انکار نمایند. به نظر سایکس و ماتزا، بزهکاران ضرورتاً به اعمال سوء خود متعهد نیستند، و خود را خارج از حدود قانون نمی دانند. بلکه، آنها اعمال سوء خود را به گونه ای توجیه می کنند که گویی، در نظر جامعه بزرگتر ارزشمند نیست.

۴-۴ برچسب نظریه^{۱۰}

فرانک تنبام^{۱۱} (۱۹۸۳) در زمره نخستین افرادی است که این اندیشه را بر زبان آوردند که نهادهای فرانک تنبام اجتماعی می توانند جامعه را وادارند برخی افراد را نه تنها متفاوت از بقیه، بلکه به عنوان مجرم نیز، تلقی نماید. مرکز توجه او کاربردهای اجتماعی، روانی شناخته شدن به عنوان بزه کار، کجرو یا مجرم، بود. از دید تنبام، دشواری های اصلی، مشکلات تعریفی هستند. آنچه یک جوان شیطنت یا ماجراجویی

^{۱۰}Labeling Theory
^{۱۱}Tannebaum

تلقی می‌کند، چه بسا جامعه در سطح وسیع آن را مزاحمت یا شرارت تعریف نماید. دیدگاه‌های پراکنده ای از این دست، جوانان و جامعه را رو در روی یکدیگر قرار می‌دهد. اگر هیچ یک از طرفین در صدد اختلافات تعریفی بر نیاید، یک جابجایی از عمل به عنوان شرارت، به شخص به عنوان شرور، صورت می‌گیرد.

تانجام این فرایند را «بزرگ‌نمایی شرارت» توصیف کرده است. بر اساس نظریه برچسب اولین مراسم بزرگ‌نمایی که برخی کودکان را برای درمان تخصصی جدا می‌سازد، نقشی اساسی در پیدایش افراد مجرم دارد. «در غالب موارد نمی‌توان با اطمینان گفت که موقعیت برای کودکان شکل متفاوتی یافته است. او اکنون در دنیای متفاوتی زندگی می‌کند، به او لقب خاصی داده شده است. محیطی جدید که تا این زمان وجود نداشته، از پیش برای او تدارک دیده شده است».

آنچه مسلم است در این میان معیارهای عمومی در مورد ارزش‌های اساسی و مفاهیمی چون انضباط، انحراف، بهنجاری، نابهنجاری، نیز در تدوین سیاست برچسب زنی مؤثر است. در چنین سیاستی تأکید اصلی در مورد طبیعت و ماهیت رفتار متقابل یا کنش و واکنش بین بزه کار و بزه دیده و نیز مقامات سیستم قضایی می‌باشد. هر آنچه که به عنوان «جرم» به حساب آید، در واقعیت امر، به وسیله عملکرد و فعالیت نظام عدالت کیفری و مامورین آن تصمیم‌گیری می‌شود. این بدان معنی است که، تعریف نوع خاصی از رفتار به عنوان رفتار مجرمانه یا فرد خاص به عنوان مجرم، بستگی به این دارد که عمل بر چسب زنی توسط چه کسی صورت گرفته است. بنابر این مشخص کردن اینکه چه چیزی جرم می‌باشد، توسط مامورین رسمی و افرادی که دارای قدرت برچسب زنی می‌باشند، صورت می‌گیرد.

و در واقع رویکرد سازمانی تأکید می‌کند که جرم یک واقعیت عینی نمی‌باشد. قطع نظر از جهت دار بودن «جرم‌انگاری» نظریه برچسب زنی به دلیل امکان بدنام کردن افراد، نقش‌پذیری افراد برچسب خورده و اثرات منفی این اقدام بر روی روحیه، شخصیت و زندگی اجتماعی و فردی افراد می‌تواند قضاوت فرد نسبت به خود و ارزیابی دیگران نسبت به او را دگرگون کند، و ممکن است او را در تداوم اقدامات مجرمانه مصمم تر سازد و اگر بی‌گناه برچسب خورده باشد و یا خود را بی‌گناه بداند به ویژه جوانان

برای اعتراض به این امر و یا انتقام از جامعه رفتار مجرمانه را به صورت حرفه ای در پیش گرفته و نوعی هویت پذیری در زمینه رفتار مجرمانه در او به وجود خواهد آمد. (نجفی توان، ۱۳۸۴: ۹۷)

نظریه بر چسب زنی مانند نظریه تضاد در جستجوی علل انحراف نیست، اما سوال‌هایی از این قبیل رامطرح می‌کند که چه کسانی برچسب انحراف را به چه کسانی می‌زنند؟ و پیامدهای برچسب زدن برای کسانی که به آنها برچسب زده می‌شود، چیست؟ این نظریه تأکید می‌کند که برچسب‌ها را کسانی چون پلیس، قضات، زندانبانان، و روان پزشکان که برای تحمیل معیارهای خود بر جامعه دارای قدرت کافی هستند، به کار می‌برند. اگر به یک جوان بر چسب بزه کاری زده شود، هویت وی به عنوان یک بزه کار و انسانی که باید در فعالیت‌های مجرمانه شرکت کند، شکل خواهد گرفت. از آنجا که نوجوان تصویری منفی از خویش در ذهن پرورانده است، شرکت کردن در کارهای خلاف و نشست و برخاست با بزهکاران دیگر را انتخاب می‌کند. (رفیع پور، ۱۳۷۸: ۹۷)

زمانی انسان به رفتاری مبادرت می ورزد که اراده تکون آن را صادر نماید. به عبارت دیگر، هیچ رفتار اخلاقی از فرد صورت نمی گیرد، مگر اینکه قبال اراده به آن رفتار تعلق گرفته است. اصول اراده عمل، مرحله ظاهری کردن رفتار و برگرفتن سرپوش درونی از آن است. نکته اینجاست که اراده را نباید به عنوان عامل مستقل دانست که صرفاً در مرحله خاص و قبل از تحقق ظاهری رفتار عمل می کند، بلکه اراده در طول رفتار جریان دارد. آنجاکه فرد به ادراکات خیالی یا و همی می پردازد و یا به سوی تمایلات یا قوای درونی روی می برد، در آنجا نیز اراده او سبب شده است که این انتخابها و اختیارها را برگزیند و محقق سازد. وقتی فردی در قوه خیال خود غوطه ور است، می تواند از آن برگردد و یا به آن دامن بزند. درواقع، اینکه به سوی اینگونه تخیالت روی می آورد، به علت انتخابها و رفتارهای ظاهری و درونی قبلی است که زمینه و علت برای این جریان و رویکرد شده اند. اراده در اصل، قوه مرکب از میل شدید و نیاز و آرزو است و اسم قرار داده شده برای میل نفس به چیزی یا حکم در او به اینکه آن عمل شایسته است، انجام شود یا نشود. پس گاهی برای مبدأ فعل به معنای میل نفس به چیزی استعمال می شود، و گاهی برای منتهای فعل.

به هر حال، در هر مرحله ای، چه در حوزه درونی و چه بیرونی، اگر رفتاری محقق شود، قبل از آن اراده به رفتار پیشی گرفته است. در حقیقت، اراده خود نوعی عمل است که در افراد و کارها ممکن است متفاوت باشد. یکی اراده می کند در عالم خیال به سوی تصورات نیک و مفید برود و دیگری، اراده بر تخیالت منفی و مضر دارد. یکی اراده بر ادراک امور مفید و معنوی می کند، و دیگری اراده بر امور مادی و شهوت دارد. اینجاست که اراده چون علم و ایمان به همراه و ملازم عملند؛ یعنی هر رفتاری که از انسان سر می زند، تابعی از علم، ایمان و اراده او نیز هست.

رفتار عملی یا ظهور فرایند آغاز شده در درون انسان، همان صورت فیزیکی و جسمانی عمل است؛ به این معنا که عمل پروسه است که از درون آغاز شده و مراحل تکوین خود را گذرانده است. در جایی ممکن است نمود ظاهری و عملیاتی بیابد. در نگاه اخلاق اسلامی، نیت عمل مهمتر و قابلیت ارزش گذاری بیشتر از عمل یدی است؛ زیرا نیت خود نوعی عمل است و مراحل سخت تر تحقق عمل

است. حضرت علی(ع) می‌فرمایند: «النیة اساس العمل» (کلینی، بی تا: ۸۴) بر این اساس، وزن نیت وزن عملی سنگین‌تری نسبت به وزن عمل ظاهری است. تقوای انسان و ایمان او اقتضا می‌کند که به چه نیت و انگیزه رسیده باشد. عمل ظاهری در زاویه و جهت همان نیت است، به عبارت دیگر، نیت ماهیت، شاکله، محتوا، چگونگی و جهت عمل را محقق ساخته است و رفتار ظاهری صورتی از نیت انسانی است. رفتار عملی، مرحله آخرین یک رفتار اخلاقی است و بخشی از آن است. اهمیت آن در این است که آن رفتار به کمال و مرحله تکوین آخرین خود رسیده است. در هر مرحله، رفتار تأثر و تأثیری بر درون و بیرون انسان و محیط ایجاد می‌شود که باید در جای خود مورد مذاقه قرار گیرد. هیچ رفتار انسانی یکسو و به صورت خطی محقق نمی‌شود، بلکه از فراز و فرودها و از تأثیر و تأثرات و ظواهر و باطن و فرد و محیط و پیشینه و تجربیات و عوامل بسیاری می‌گذرد و خود نیز موجب ایجاد و اثر در هزاران عامل می‌شود.

نظر به دیدگاه قرآن و روایات وارده از معصومین(ع) و نگاه اندیشمندان علمای علم اخلاق، به طراحی مدل فرایند رفتار اخلاقی پرداخته‌ایم. در این مدل، غالب عوامل مؤثر اصلی و جانبی تعبیه شده‌اند و مسیر یک رفتار اخلاقی از آغاز تا انجام مشخص شده است. هرچند تفاوت دیدگاه و سالیق و ابهامات بسیاری در امور و عوامل نفسانی و رفتاری انسان وجود دارد که نمی‌توان به‌طور دقیق و کامل به ارائه مدلی خود ساخته پرداخت، ولی از آنجاکه آیات وحی الهی و آموزه‌های معصومین(ع) و اولیا وجود دارد، می‌توان مستند و متکی به آنها چنین مدلی را طراحی کرد. تجزیه و تحلیل اجزاء این مدل درخور یک رساله جامع و گسترده تحقیقاتی است که فرصت دیگر می‌طلبد.

- ۱- بتی، ا.ج. بال (۱۳۷۲)، سیستمهای آموزشی، ترجمه انور صمدیراد، تهران، انتشارات دانشگاه علامه.
- ۲- حسن زاده آملی، حسن (۱۳۶۲) دروس معرفت نفس، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳- دورکیم، امیل (۱۳۷۸) خودکشی، ترجمه نادر سالارزاده امیری، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، تهران.
- ۴- رفیع پور، فرامرز (۱۳۷۸) آنومی یا آشفتگی اجتماعی، پژوهشی در زمینه آنومی در شهر تهران، انتشارات سروش.
- ۵- شیروانی، علی (۱۳۸۷)، ترجمه نهج البالغه، جلد ۸، قم: نسیم حیات.
- ۶- شامیبانی، هوشنگ (۱۳۹۲) حقوق جزای عمومی بر اساس قانون جدید. جلد دوم تهران: انتشارات مجد.
- ۷- شیخاوندی، داور (۱۳۷۹) جامعه شناسی انحرافات، مشهد، نشر مرندیز،
- ۸- فرجاد، محمد حسین (۱۳۷۲) آسیبهای اجتماعی و ستیزه‌های خانواده و طلاق، تهران، انتشارات منصوری، چاپ اول
- ۹- فروم، اریک (۱۳۸۵) اناتومی ویرانسازی انسان (پرخاشجویی و ویران سازی) احمد صبوری، تهران انتشارات آشیان.
- ۱۰- کی نیا، مهدی (۱۳۷۴) جرم شناسی، مجتمع علمی فرهنگی مجد، تهران
- ۱۱- معظمی، شهلا (۱۳۸۸) بزهکاری کودکان و نوجوانان. تهران: نشر دادگستر.
- ۱۲- نجفی توانا، (۱۳۸۴) جرم شناسی، تهران، انتشارات آموزش و سنجش.
- ۱۳- قورچی بیگی، مجید (۱۳۸۹) پیشگیری از جرم از طریق طراحی محیط، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه پردیس قم.